



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: اوامر
 تاریخ: ۲۵/آبان/۱۳۹۵
 موضوع جزئی: مقدمه واجب - مباحث مقدماتی - تقسیم چهارم:
 مصادف با: ۱۵ صفر ۱۴۳۸
 مقدمه متقدمه، مقارنه، متاخره - جهت اول: صحت تقسیم
 (بررسی راه حل ششم)
 سال هشتم
 جلسه: ۲۷

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

راه حل ششم برای مشکل شرط متاخر و رفع محذور تاخر علت و سبب از معلول در مثل شرط متاخر که محقق عراقی ارائه دادند عبارت بود از این که:

اولاً: به طور کلی مسئله اعتباریات متفاوت از شرعیات است.

ثانیاً: این مسئله در تکوینیات نیز قابل حل است. زیرا می توان گفت: تاثیر گذاری مربوط به یک حصه خاصی از طبیعت علت است و آن هم آن وجود و حصه ای است که در اثر اضافه به معلول پیدا شده است که اضافه آن شی به آن شرط در عالم خارج و واقع یک حصه ای از وجود کلی علت بوجود می آورد که این حصه علت و سبب برای تاثیر گذاری می شود.

اما نکته ای که در این اضافه وجود دارد عبارت است از این که یک طرف این اضافه فعلی و طرف دیگرش فعلی نیست. یعنی مضاف در حال حاضر موجود است اما مضاف الیه بعداً تحقق پیدا می کند. علی ای حال این اضافه وجود دارد و مشکل عدم تقارن مطابق ادعای محقق عراقی حل می شود.

بررسی راه حل ششم

نظیر این اشکال را قبلاً به محقق خراسانی وارد کردیم. همانطور که بیان کردیم محقق خراسانی در شرط مامور به از همین طریق یعنی طریق اضافه مسئله را حل کردند. حال نظیر همان اشکال به محقق عراقی نیز وارد است. زیرا تفاوت سخن محقق عراقی و محقق خراسانی تنها در این است که محقق خراسانی مسئله اضافه را فقط در دایره شرعیات و آن هم در شرط مامور به بیان نمودند ولی محقق عراقی مسئله اضافه را سرایت به همه چیز حتی تکوینیات داده است.

محصل پاسخ به محقق عراقی که اصل آن را امام خمینی (ره) بیان کردند این است که به طور کلی طبق قاعده فرعیات ثبوت هر چیزی برای چیز دیگر بر این متوقف است که خود آن چیز موجود و ثابت باشد. در قاعده فرعیات می گوییم: «ثبوت شیء لشیء فرع ثبوت المثبت له» اگر می خواهیم چیزی را برای چیز دیگر ثابت کنیم اول باید آن چیز ثابت باشد تا بتوانیم این چیز را بر آن حمل کنیم. این یک قاعده کلی است. حال آیا در ما نحن فیه در مورد اضافه با توجه به قاعده فرعیات می توانیم ملتزم به سخن محقق عراقی شویم یا خیر؟

اضافه یک امر ذات الطرفین است؛ اضافه یعنی نسبت بین مضاف و مضاف الیه، لذا باید هم مضاف وجود داشته باشد هم مضاف الیه تا نسبت بین آن‌ها تحقق پیدا کند. ثبوت نسبت بین مضاف و مضاف الیه متوقف بر بودن مضاف و بودن مضاف الیه است. زیرا قاعده فرعی می گوید: «ثبوت شیء لشیء فرع ثبوت المثبت له» ثبوت اضافه و نسبت بین دو چیز متوقف بر وجود و تحقق آن دو چیز است اگر قرار باشد اضافه تحقق داشته باشد، قبلش باید مضاف و اضافه الیه با وصف خود فعلیت داشته باشند اگر یکی از طرفین اضافه فعلیت داشت و دیگری نداشت، معنا ندارد که بگوییم اضافه تحقق پیدا می کند، اصلا قاعده فرعی اقتضاء می کند ابتدا مضاف و مضاف الیه تحقق فعلی داشته باشند تا یک نسبت بین این‌ها برقرار شود. حال محقق عراقی چطور می فرماید مضاف فعلی است اما مضاف الیه در آینده تحقق پیدا می کند در حالی که سخن ایشان با قاعده فرعی سازگار نیست. این مهمترین اشکالی است که به ایشان وارد شده است.

اما تنظیری که برای اثبات نظر محقق عراقی در جلسه گذشته به مسئله علم شد نیز باید مورد بررسی قرار گیرد.

در جلسه گذشته گفتیم علم و آگاهی در حقیقت یک اضافه‌ای است که بین انسان و معلوم پیدا می شود. به این بیان که گاهی انسان علم به گذشته و گاهی علم به آینده دارد. یعنی بین نفس انسان و معلوم یک اضافه محقق شده در حالی که نفس انسان در حال حاضر موجود و یک طرف اضافه فعلی است اما طرف دیگر اضافه که خود معلوم باشد فی الحال موجود نیست. یا در گذشته اتفاق افتاده و از بین رفته مانند علم به حوادث عاشورای سال ۶۱ هجری که برای ما وجود دارد اما خود معلوم فی الحال موجود نیست، یا نسبت به اتفاقی که در آینده موجود می شود مانند این که روز یکشنبه اربعین است یا علم شما به تعطیلی درس فردا که معلوم عبارت است از تعطیلی درس در روز آینده در حالی که نفس من الآن علم به تعطیلی فردا دارد ولی فردا هنوز نیامده، پس یک طرف اضافه فعلیت دارد و یک طرف فعلیت ندارد این را چطور توجیه می کنیم؟ زیرا همانطور که بیان شد قاعده فرعی اقتضاء می کند که طرفین اضافه هر دو فعلی باشند در حالیکه این جا معلوم فعلی نیست.

برای روشن شدن این مسئله ابتدا مطلبی را توضیح می دهیم:

در باب علم دو معلوم وجود دارد: اول: معلوم بالذات دوم: معلوم بالعرض

معلوم بالذات: همان صورتی است که از حقایق در نفس انسان حاصل می شود. وقتی علم به چیزی پیدا می کنیم خود آن شیء که در نفس حاضر نمی شود. مثلا اگر شخصی علم به کوه پیدا کند آیا این کوه خودش در نفس مستقر می شود؟ خیر زیرا روح او مجرد است و آن کوه یک جسم مادی است. پس در این فرض خود جسم منظور نیست. پس معلوم بالذات در واقع همان صورت حاصل از موجودات خارجی در نفس انسان است.

معلوم بالعرض: عبارت است از همان حقیقت خارجی؛ همان کوه در خارج. پس موطن معلوم بالذات در نفس است و موطن معلوم بالعرض در خارج. اما اینکه به قسم دوم معلوم بالعرض می گوییم به این دلیل است که حقیقت خارجی در واقع بواسطه صورتی که در نفس وجود دارد با آن ارتباط پیدا می کند. به عبارت دیگر ارتباط بین ما و هر چیزی که می شنویم و می خوانیم و می بینیم چگونه برقرار می شود؟ وقتی صورت در نفس حاصل می شود، این صورت واسطه می شود برای اینکه با آن شیء ارتباط برقرار کنیم. زیرا خودش پیش ما حاضر نیست بلکه به تبع صورتش معلوم ما گردیده. پس ما یک معلوم بالذات داریم و یک معلوم بالعرض.

با توجه به این نکته مسئله علم به گذشته و آینده حل می شود. یعنی وقتی انسان به چیزی که در گذشته تحقق داشته و الان موجود نیست علم پیدا می کند، معلوم بالذات فی الحال نزد او وجود دارد. یعنی وقتی تاریخ و وقایع روز عاشورا را می خواند این اضافه و نسبت بین نفس خواننده و بین صورتی از قضایا که از آن روز در نفس او پدید می آید شکل می گیرد که هر دو فعلی هستند. هم نفس خواننده کتاب فی الحال موجود است و هم صورتی که از آن قضایا در خواننده در اثر خواندن یا دیدن فیلم برایش حاصل شده فی الحال موجود است. این معلوم بالذات فی الحال موجود است و فعلیت دارد. در مسئله علم اضافه بر دو پایه استوار است که هر دو فعلیت دارد.

اما آنچه که اکنون موجود نیست؛ معلوم بالعرض است؛ حقیقت خارجی که معلوم بالعرض است اکنون موجود نیست. پس این که محقق عراقی فرمودند: یک طرف اضافه تحقق دارد و یک طرف تحقق ندارد حرف قابل قبولی نیست و در مسئله علم نیز هر دو طرف فعلیت دارد. یعنی یک طرف خود معلوم بالذات است که فعلیت دارد و یک طرف نیز نفس است که آن هم فعلیت دارد. همین طور علم به آینده؛ کسی که یقین دارد فردا درس تعطیل است در واقع یک اضافه ای بین نفس او و صورت تعطیلی فردا ایجاد می شود. معلوم بالذات و آن صورتی که از شیء در نفس حاصل می شود اکنون موجود است و معلوم بالعرض یعنی آن حقیقت خارجی فردا اتفاق می افتد. پس این طور نیست که یک طرف در اضافه بتواند فعلی و طرف دیگر استقبالی باشد. مگر اینکه مجاز باشد. مثلا ابوت یا بنوت تابع فعلیت ابن و اب است و تا این نباشد اصلا ابوت که اضافه است تحقق پیدا نمی کند لذا به نظر می رسد راه حل محقق عراقی نیز قابل قبول نیست.

جمع بندی

تا اینجا شش راه حل برای مشکل شرط متاخر بیان کردیم ولی ملاحظه فرمودید هر شش راه حل مبتلا به اشکال است لذا همچنان مشکل شرط متاخر حل نگردیده. لذا یا باید شرط متاخر را به گونه ای تصحیح کنیم چنان چه عده ای از بزرگان تلاششان بر این است که تصویر قابل تعقلی از شرط متاخر ارائه دهند. همه راه حل هایی که تا کنون بیان شد در همین چارچوب است که یک تصویر معقولی از شرط متاخر ارائه بدهند و بگویند امکان تحقق مشروط فی الحال و تحقق شرط در آینده هست. راه حل های دیگری نیز در این رابطه بیان شده امام و مرحوم نایینی نیز راه حل برای مشکل شرط متاخر بیان کرده اند که باید مورد بررسی قرار بگیرند.

پس اگر توانستیم شرط متاخر را بر اساس یک راه حل معقول حل کنیم فیها و چه بسا راه حل نهمی را ارائه دهیم و راه حل مرحوم امام و مرحوم نایینی را مورد اشکال قرار دهیم و اگر نتوانستیم باید برویم سراغ مواردی که در شرع وارد شده و آن ها را توجیه کنیم و بگوییم اصلا این ها شرط متاخر نیستند، اتفاقا بعضی از راه حل ها ناظر به این حالت دوم است. یعنی کانه نمی توانند از شرط متاخر تصویر قابل تعقلی ارائه دهند.

نرم شدن دل مقدمه نرمی زبان

قال امیر المومنین علیه السلام «مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئًا إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَاتَاتِ لِسَانِهِ، وَصَفَحَاتِ وَجْهِهِ»^۱
هیچ کسی چیزی را در دل پنهان نمی کند جز این که در لغزشهای زبانی و چهره اش آن را آشکار می کند.

^۱ نهج البلاغه صبحی صالح ص ۴۷۲

این فرمایش امیرالمومنین در واقع همان چیزی است که امروزه همه روان شناسان درباره آن بحث می‌کنند که احساسات درونی و حالات درونی اعم از خوشحالی یا ناراحتی در وجه و زبان و چهره انسان نمود پیدا می‌کند. خیلی اوقات افراد نحوه سخن گفتن شان یا چهره شان حاکی از حالات درونی آنها اعم از نشاط یا حزن است. ممکن است شخصی خودش را خیلی کنترل کند ولی بالاخره انسانهایی که دقیق اند از تفاوت خطوط چهره سر درون آنها را می‌فهمند. یا ممکن است شخصی در صحبت کردن خیلی تلاش کند که زبانش را کنترل کند اما یک لغزشهایی پیش می‌آید، موقعیت هایی پیش می‌آید که حالت باطنی او را آشکار می‌کند. حضرت امیرالمومنین (ع) می‌فرماید: هیچ کس هیچ چیزی را در دل پنهان نمی‌کند الا اینکه در لغزشهای زبانی و خطوط چهره او آن امر پنهان در دل آشکار می‌شود. حال من از این بیان میخواهم نکته ای را استفاده کنم.

این همه در اسلام و تعالیم اهل بیت بر صفای باطن بر محبت و مودت به یکدیگر بر خالی بودن دل از حسد و کینه و امثال اینها تاکید شده است زیرا علاوه بر اینکه این امور آثار مخربی دارند؛ دلی که آلوده به این امور است هم در دنیا در عذاب است هم در آخرت. عذاب دنیائیش که معلوم است زیرا شخص حسود آسایش ندارد و ذهنش درگیر یک سری مسائل بی اساس و بی فائده است و همیشه دغدغه و ناراحتی دارد لذا دل خوش و خیال آسوده ندارد، این خودش آتش است مگر معنایش چیست آتش لزوما این نیست که کنار ما هیزم بریزند و کبریت بزنند و روشن کنند، آدم حسود همین الان در آتش است، آتش حسادت یک لحظه او را آرام نمی‌گذارد. این خودش آتش است، آتشی که دائما در حال سوزاندن است. دیگری ترقی می‌کند این می‌سوزد. سوختن دل مهم‌تر است یا سوختن دست هر چه مراتب حسادت و کینه بیشتر باشد درجه سوختن بیشتر است وقتی این حجاب‌ها کنار می‌رود حقیقت آتش معلوم می‌شود. آتش حسد نیازی به هیزم ندارد همین خلیقات آتشی است که انسان را می‌سوزاند.

اگر سعی کنیم دل را ظرف برای این امور قرار ندهیم دیگر از این لغزشهای زبانی و درهم کشیدن چهره ها پیش نمی‌آید. چرا دلها را به هم مهربان نمی‌کنیم که نتیجه اش نرمی زبان های ما با یکدیگر شود. وقتی می‌بینیم زبانها درشت شده و با کلمات درشت با هم سخن می‌گوییم حاکی از این است که دلهای ما با هم نرم نیست لذا با چهره های درهم و بر افروخته با هم مواجه می‌شویم. این نشان دهنده این است که دلهای ما با هم صاف نیست.

اگر خدای نکرده شخصی در دلش نفاق دارد اما به زبان معتقدانه حرف می‌زند، این بالاخره خودش را نشان می‌دهد، کسی که در دلش خدای نکرده مومن نیست بالاخره یک جایی چهره اش را نشان می‌دهد. در روابط ایمانی در روابط برادری و دینی نیز همین طور است.

کأن امام (ع) می‌خواهند بفرمایند: دل‌هایتان نسبت به هم به گونه ای باشد که از این اتفاقات پیش نیاید. اگر می‌خواهیم جامعه ما جامعه اخلاقی و سالم و آرام باشد و در چارچوب موازین شرعی و دینی و الهی باشد راهش این است که باطنمان را صاف کنیم. البته قواعد و قوانین و مقررات برای هر جامعه‌ای لازم است و باید حدود رعایت شود و تعدی به حقوق دیگری نشود، بحثی در این نیست. این که قانون گذاشتند اگر کسی به کسی ناسزا گفت مستحق برخورد و اجرای حد و تعزیر است جای خود ولی اساس سخن امیرالمومنین این است که از زیر بنا مشکلات حل شود.

اگر ما دل‌هایمان را به هم نرم کنیم، مطمئن باشید زبان‌هایمان نیز با هم نرم می‌شود، اگر دل‌هایمان را با هم نرم کنیم مطمئنا با چهره های گشاده با هم برخورد می‌کنیم، این یک مسئله عمومی است که در همه نهادهای اجتماعی چه در خانواده چه در دانشگاه چه در

حوزه و چه درعالم سیاست همه جا حکم فرماست. خیلی اوقات در خانواده ها مدتی با هم خوب هستند و گاهی با هم مشاجره می کنند. یک طرف با زبان چیزی می گوید و طرف دیگر نیز با زبان چیز دیگر می گوید، به جای اینکه از سر چشمه مشکل را حل کنند، می خواهند با زبان و چهره و خروجی خصوصیات باطنی آن را حل کنند. زبان، خروجی باطن شخصیت و افکار او است، چهره ویتترین درون است.

اگر آن سرچشمه یعنی دل داخلش چیزهایی باشد و شما هم تلاش کنید که چهره را خوب نشان دهید، جاهایی هم در زبان و هم در چهره اتفاقاتی می افتد که آن زشتی ها را آشکار می کند. اگر خانواده ها به این سمت بروند که دلشان را از کینه دور کنند مشکلات راحت تر حل می شوند چیزی که ما خیلی در جامعه به آن نیاز داریم ولی متأسفانه روز به روز از آن دور می شویم.

«الحمد لله رب العالمین»